



پیک شرر

چه هوا بیست که از باده گهر می ریزد
زلب دختر ز جام شکر می ریزد
زر نگار است درختان و چمن زرباران
ز تن با غچه دیبا چه زر می ریزد
آتش افروخته خور شید به پیرامن تاک
خوشه درخوان چمن پیک شرر می ریزد
فرش زربفت بود زر ورق بید و چنار
یا ز غر بال فلک ، دانه تر می ریزد
شاخه آبستن در گشته به فر دای بهار
غنچه در باد خزان لعل و گهر می ریزد
کھکشان مژده به مینای چمن دادکه صبح
گوش پروین و بناگوش قمر می ریزد
آب در عکس چمن روشن و پاکیزه روان
آهوی چشم فلک نافه تر می ریزد
منظر باغ چو آتشکده لعل و عقیق
از رخ زرد چمن نور نظر می ریزد
به تماشای طبیعت همه مست از می ناب
جرعه جام من از خون جگر می ریزد
برگ تا راج خزان غنچه چو عاشق حیران
شورش عشق ز هر شاخه ثمر می ریزد
عبدالوکیل کوچی